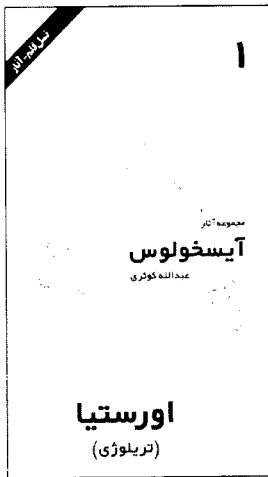


## ترجمه‌ای که دوست دارم

لیلی وطنی



وقتی ترجمه‌ای را می‌خوانم، بنا به عادت زیر جملات زیبا، کلمات و تعبیراتی که دقیق و به جا انتخاب شده‌اند خط می‌کشم. روزی سردبیر به‌صورت اتفاقی یکی از ترجمه‌هایی را که می‌خوانده و قسمتهای نشانه‌گذاری شده را دید و گفت: "شاید دیگران هم از این جمله‌ها خوششان بیاید." این بود مقدمه تولد بخشی جدید در فصلنامه مترجم با نام "ترجمه‌ای که دوست دارم." از این شماره قطعه یا قطعاتی کوتاه از ترجمه‌ای برجسته و ماندگار را همراه با متن انگلیسی آن (در صورت امکان) در پیش روی شما قرار می‌دهم. با این امید که شما هم از خواندن این قطعات لذت ببرید.

ترجمه‌ای که این روزها اوقات خوشی را با آن سپری کرده‌ام ترجمه‌ای است از عبدالله کوثری به نام *تریلوژی اورستیا*. مهمترین ویژگی این ترجمه زبان ساده و سبک شاعرانه و منحصر به فرد آن است. کوثری در ابتدای این ترجمه درباره زبان و سبک خود چنین می‌گوید:

آشنایی با ترجمه‌ی موری مر بر آن داشت که در ترجمه‌ی یل تریلوژی کاری کنم که جنبه‌ی شعری آن جانی درخور خود بیابد و سبک و زیبایی را به کار ببرم که تا آن‌جا که می‌دانم، تاکنون در ترجمه‌های فارسی تراژدی‌های یونان باستان آزموده نشده است. پس زیبایی کم و بیش هنگامی که نه موزون برگزیده و در این زبان از قافیه سود جستیم. ما کوشش من بر این بود که استفاده از قافیه مر از متن اصلی و برگردن دقیق آن دور نکند و نیز متن را به گونه‌ای ساختگی آرایه نیندازد. از این روی، در آوردن قافیه خود را مقید به نظمی مشخص نکردم و گذاشتم تا رول طبیعی کلام خود جای قافیه را تعیین کند.

من که یکی از دستداران ترجمه‌های کوثری هستم بر این باورم که ترجمه تراژدیها شاهبیت ترجمه‌های اوست. کوثری شاعر هر زمان مجالی می‌یابد و آنجا که متن راه می‌دهد، بسیار ظریف و استادانه گریزی به زبان شعر می‌زند و بال و پری در آن هوا می‌گشاید و در ترجمه تراژدیها می‌بینیم چه آزادانه و سرخوش قلم به من شاعرش می‌سپرد. شاهرخ مسکوب در نامه‌ای که در ۱۳ مرداد ۱۳۷۷ به او می‌نویسد، کار او در ترجمه تراژدیهای یونان را چنین ستایش می‌کند:

...زبان انتخاب شده سزاوار و درخور چنین متن باشکوه و در عین حال ساده‌ی است. به گمان من نشر ترجمه شما ساده، فاخر و زیباست که به خصوص جمع نویسی و دومی‌کار آسانی نیست و تداشته از تونایی و ممارست در زبان به درک روح اثر و میه‌ای از ذوق نیز بستگی دارد و این همه در ترجمه شما خوشبختانه دیده می‌شود... کاش شما بر خلاف ما مترجمان پرکارانه‌کار بتوانید مجموعه نسبتاً کاملی از تراژدی‌های یونان باستان را به خوانندگان فارسی‌زبان هدیه کنید.

تربل‌تری اورستیا، تراژدی سخیونوس در بردارنده سه نمایشنامه — آگامنون، نیازآورن و لاهگان انتقام — است. کوثری در ترجمه این اثر از سه ترجمه انگلیسی استفاده کرده است: ترجمه جرج تامسون، ترجمه لوئیس مک‌کیس و ترجمه کلبرت موری. از آنجایی که هیچ یک از این سه ترجمه را نیافتم ترجمه دیگری از این اثر را که آن نیز ترجمه‌ای معتبر است با موافقت خود ایشان انتخاب کردم. ترجمه‌ای از انتشارات پنگون به قلم فیلیپ ولاکات. نمونه را فرازی از ابتدای نمایشنامه آگامنون انتخاب کرده‌ام. اقرار می‌کنم به هیچ وجه قادر به انتخاب قسمتی از این کتاب نبودم.

### دیدبان

سالیان دراز است که چون سکی گوش تیر کرده  
بر بام این کاخ بیدار مانده‌ام  
و در این سالیان همواره از خدا به دعا خسته‌ام  
که برهاندم از رنج پاس‌بانی بر این بام  
که دیرگاهی است بر آن نظاره می‌کنم  
همایش پرشکوه اخترن را و خروار منظومه‌های آسمان را  
که چون بر می‌آیند و فرو می‌نشینند  
تابستان و زمستان را ز پی می‌آورند.  
و من هنوز چشم به راه آن آتش‌ام

که برق شعله‌اش، تاب‌ناک، از دریا بگذرد  
 و مؤدده‌ی فتح تو را به این جا رساند.  
 پیامی خوش برای کلو تاینسترا  
 که در سینه‌ی زنانه‌اش ازاده‌ی مردی  
 امیدی دیرینه را پروریده است.  
 هر شب، آن‌گاه که روی به بستر سنگی‌ام می‌آرم  
 که رواندازی از شب‌نم بر آن است  
 نه رویانی که از آن من باشد به سراغ‌ام می‌آید و نه خوابی.  
 ترس بر بالین‌ام می‌ایستد.  
 چه بسیار شب‌ها که چشم‌های خسته را  
 از دمی خفتن باز می‌دارم؛  
 و چون به آواز یا زیر لب ترانه‌ی سر می‌دهم  
 تا مگر خواب را به نواخوانی چاره‌کنم  
 ترانه‌ام بر لب مویه می‌شود. مویه برای خاندان شاهی  
 که دیگر نه بر قرار پیشین است.  
 اکنون، باشد که سرانجام  
 آن بشارت، به تابشی، تاریکی را بتاراند و ما را برهاند.  
 [برق آتش به چشم می‌آید.]  
 هان! ای روشنائی شادی‌بخش، که پرتوات  
 شب را به روز بدل می‌کند  
 ای نشانه‌ی تاب‌ناک بی‌شمار رقص‌های پیروزی!  
 هاه، دیدم‌اش. بشتابم و شه‌بانو را بخوانم، همسر آگاممنون را  
 تا با همه زنان در سراسر کاخ به شکرانه سرود و نیایش بخوانند  
 و بشارت را خوش آمد گویند.  
 که اگر به‌راستی، چنان که این شعله خیر می‌دهد  
 دروازه‌های ترو گشوده شده باشد  
 من خود به رقصی جانانه دست خواهم افشانم.  
 تاس خداوندگار من خوش نشسته است  
 و من به پاس این شب‌پایی‌ها  
 سه شش به سود خویش خواهم آورد.

**WATCHMAN:** O gods! grant me release from this long weary watch.  
 Release, O gods! Twelve full months now, night after night  
 Dog-like I lie here, keeping guard from this high roof  
 On Atreus' palace. The nightly conference of stars,

Resplendent rulers, bringing heat and cold in turn,  
 Studding the sky with beauty — I know them all, and watch them.  
 Setting and rising; but the one light I long to see  
 Is a new star, the promised sign, the beacon flare  
 To speak from Troy and utter one word, 'Victory!'—  
 Great news for Clytemnestra, in whose woman's heart  
 A man's will nurses hope.  
 Now — once more, drenched with dew,  
 I walk about; lie down, but no dreams visit me.  
 Sleep's enemy, fear, stands guard beside me, to forbid  
 My eyes one instant's closing. If I sing some tune —  
 Since music's the one cure prescribed for heartsickness —  
 Why, then I weep, to think how changed this house is now  
 From splendour of old days, ruled by its rightful lord  
 So may the gods be kind and grant release from trouble,  
 And send the fire to cheer this dark night with good news.

*The beacon shines out*

O welcome beacon, kindling night to glorious day,  
 Welcome! You'll set them dancing in every street in Argos  
 When they hear your message. Ho there! Hullo! Call Clytemnestra!  
 The queen must rise at once like Dawn from her bed, and welcome  
 The fire with pious words and a shout of victory,  
 For the town of Ilion's ours — that beacon's clear enough!  
 I'll be the first myself to start the triumphal dance.  
 Now I can say the gods have blessed my master's hand;  
 Now for me too that beacon-light's a lucky throw.